هو العلیم

سعادت و شقاوت انسان از پیش تعیین شده است؟

نقش اختیار، مشیت الهی و ظرفیت عقل در روایات خلقت

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر ـ جلسه یکصدوپانزدهم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

روایات سعادت و شقاوت انسان از آغاز خلقت

روایاتی که در باب خلقت انسان وارد شده بر چند دسته است. مهم‌ترین روایات، روایات شقاوت و سعادت است که اغلب متعرّضین به این بحث به آن اشاره می‌کنند و این چند روایت است.

روایت امام کاظم درباره سعادت و شقاوت در رحم مادر

یکی روایت محمد بن احمد علوی از ابن قُتَیبَه از فضل از ابی‌عمیر است:

عنِ اِبنِ أبی‌عُمیرٍ قال:

«سألتُ أباالحسنِ موسی بن جعفرٍ علیهِما السّلامُ عن معنی قولِ رسولِ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ و سلّم: **"الشَّقیُّ مَن شَقی فی بَطنِ أُمِّهِ و السّعیدُ مَن سعِد فی بَطنِ أُمِّهِ"**، فقالَ: **"الشَّقیُّ من عَلِم اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ سَیَعمَلُ أعمالَ الأشقیاءِ و السَّعیدُ مَن عَلِمَ اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ سَیَعمَلُ أعمالَ السُّعداءِ."**»

قُلتُ لهُ: «فما مَعنى قَولِهِ صَلّى اللهُ عليهِ و آلِهِ و سلّم: **"اِعمَلوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِما خُلِقَ لهُ"؟**» فقالَ:

«إنّ الله عزّوجلّ خَلَقَ الجِنَّ و الإنسَ ليعبُدوهُ و لم يَخلُقهُم ليَعصوهُ و ذلِک قولُهُ عزّوجلّ: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾[1]؛ **فَيَسَّرَ كُلاًّ لِما خَلَقَ لهُ فالويلُ لِمَنِ اِستَحَبَّ العَمى عَلى الهُدى.»**[2]

نسبت سعادت و شقاوت با علم پیشین خدا

در این روایت نکاتی وجود دارد؛ یکی اینکه اثبات این مسئله که کسی که دارای شقاوت است از زمان تکوّنش در رحم مادر شقاوت او مشخص است و این مسئله از آنجا نشأت می‌گیرد. قول رسول‌الله که فرمودند: **«الشَّقیُّ مَن شَقی فی بَطنِ أُمِّهِ و السّعیدُ مَن سعِد فی بَطنِ أُمِّهِ.»** این یک مسئله است.

مطلب دیگری است که حضرت در اینجا می‌فرمایند:

«الشَّقیُّ من عَلِمَ اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ

---

[1] سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۷:
«من جنّ و انس را فقط به‌جهت و مقصد عبادت خلق نمودم.»

[2] بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب السعادة و الشقاوة و الخير و الشر و خالقهما و مقدرهما، ص ۱۵۷، ح ۱۰.

سَيَعمَلُ أعمالَ الأشقياءِ و السَّعيدُ مَن عَلِمَ اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ سَيَعمَلُ أعمالَ السُّعداءِ.»

در اینجا این جنبهٔ سعادت و شقاوت را مستند به علمُ الله کرده است؛ خدا می‌داند که این بعداً اعمال اشقیاء یا سُعداء را انجام می‌دهد.

بنابراین، در اینجا آنچه مستند به خود جنین است عنوان سعادت و شقاوت نیست. آنچه در این روایت بیان می‌شود جنبهٔ استناد به فعل الله را در اینجا بیان می‌کند و به خود جنین کاری ندارد که مهر شقاوت و سعادت در [دوران] جنین به او زده باشند؛ چون در روایت دارد که: **«الشَّقیُّ من عَلِمَ اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ سَيَعمَلُ أعمالَ الأشقياءِ.»** پس الآن با او کاری ندارد و چون بعداً این اعمال اشقیاء را انجام می‌دهد، خدا از الآن به این شقی می‌گوید؛ درحالی‌که الآن مُهری به این زده نشده است؛ یعنی این روایت استناد این دو صفت را به علم الله موکول می‌کند، نه به خود این جنینی که الآن در این رحم است و این جهت استعداد در آن هست: **«أنّهُ سَيَعمَلُ أعمالَ الأشقياءِ»** یا **«أنّهُ سَيَعمَلُ أعمالَ السُّعداءِ»**. این نکتهٔ دوم که در اینجا هست و ممکن است با بعضی

از روایات دیگر دچار اشکال شود.

برداشت جبر از روایت و اشکال امر و نهی

نکتهٔ سومی که در اینجا هست این است که راوی در اینجا از این کلام حضرت این برداشت را می‌کند (یعنی ما که چنین برداشتی از این روایت نکردیم، حالا این راوی این برداشت را کرده است و جهتش را نمی‌دانیم که چیست، شاید معنای این کلام حضرت را متوجه نشده باشد) که از اوّل مُهر شقاوت و سعادت بر این طفل در رحم مادر زده شده است. از این کلام حضرت که: **«مَن عَلِمَ اللهُ و هو فی بَطنِ أُمِّهِ أنّهُ سَیَعمَلُ أعمالَ السُّعداءِ»** گفته است که اصلاً مهر زده شده است. حالا که این مهر زده شده است: «فما مَعنی قَولِهِ صَلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ و سلّم: **"اِعمَلوا فَکُلٌّ مُیَسَّرٌ لِما خُلِقَ لهُ"؟»** این مقام امر و نهی دیگر برای چیست؟!

وقتی که به یکی بگویند: «تو شقی هستی.» بعد [چه معنا دارد که به او] بگویند: «نماز بخوان!»

[می‌گوید:] «خدایا، من که تقصیر ندارم! تو خودت از اوّل به من شقی گفتی، می‌خواستی نگویی! تو یک مهر کشتارگاه برداشتی و به ما زدی

بعد هم من‌باب‌مثال ما را در کشتارگاه بردی تا سرمان را ببرند.»

بعد می‌گویی که: «چرا اینجا آمدی؟!»

می‌گویم که: «خودت به ما مهر زدی! اگر مهر نمی‌زدی من‌باب‌مثال دیگر ما را به‌عنوان یک گوسفند مریض به کشتارگاه نمی‌آورند؛ بلکه در بیابان می‌گشتیم. حالا خودت مهر زدی و اینجا آوردی، بعد می‌پرسی: "برای چه به اینجا آمدی؟!"»

پس این **«اِعمَلوا»** و امثال‌ذلک برای چیست؟! **«فکُلٌّ مُیسّرٌ لِما خُلِق لهُ»** هر شخصی به همان مسیری که خلق شده است حرکت می‌کند و آماده شده است و مهیّا شده است.

عبادت به‌عنوان غایت مشترک خلقت انسان‌ها

حضرت در اینجا کلام را برمی‌گردانند به آن‌جهتی که ما عرض کردیم. می‌فرمایند که: «مهری زده نشده است.» یک‌وقت مهر زده می‌شود و یک‌وقت مهر زده نمی‌شود. **«إنّ الله عزّوجلّ خَلَقَ الجِنَّ و الإنسَ لیعبُدوهُ و لم یَخلُقهُم لیَعصوهُ؛** یعنی غایت، عبادت است و عصیان نیست.» این غایت، عصیان و تمرّد نیست؛ بلکه غایت، عبادت است. و

ذلِک قولُهُ عزّوجلّ: ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾؛ «یعنی کل جن و انس برای عبادت هستند»، نه‌اینکه یک عدّهٔ خاصّی از آنها اختصاص به عبادت و یک عدّهٔ اختصاص به گناه و امثال‌ذلک داشته باشند. **«فَيَسَّرَ كُلاًّ لِما خَلَقَ لهُ»** که همه را برای این مسیر که عبادت است خلق کرده است.

ببینید خیلی اینجا قابل توجه است که این روایت چه چیزی را می‌خواهد به ما برساند و این در مسائل بعدی خیلی مهم است و به‌درد می‌خورد که: **«فكُلٌّ مُيسّرٌ لِما خُلِق لهُ»** که **«خُلِق لهُ»** هم برای عبادت است؛ ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾؛ بنابراین، غایت برای همه عبادت است؛ حتی شمر و یزید غایت‌شان عبادت است.

اختیار انسان در انتخاب هدایت و گمراهی

«فَيَسَّرَ كُلاًّ لِما خَلَقَ لهُ فالويلُ لِمَنِ اِستَحَبَّ العَمى عَلى الهُدى» اینجا می‌اندازد گردن این بنده‌خدایی که به این دنیا آمده است. این از اینجا می‌افتد گردن او که: **«فالويلُ لِمَنِ اِستَحَبَّ العَمى عَلى الهُدى»** که مصداق آیهٔ شریفه هم است که ﴿إِنَّا

خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا﴾[1] و ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا﴾[2] که لازمهٔ این سمع و بصر، مقام عبادت است؛ ولی حالا یک عده راه سعادت و یک عده راه [شقاوت را می‌روند]. این کلامی که در این روایت هست.

روایت دیگر که در اینجا داریم... البته روایات زیاد است؛ یعنی من روایات را دسته‌بندی کردم و هر روزی تیتروار یک عده‌اش را می‌آورم که آنچه در تکوّن و در اختیار ممکن است دخالت داشته باشد، روشن شود.

تلمیذ: مدرک روایت؟

استاد: مدرک روایت، جلد ۵ بحار، صفحهٔ ۱۵۷، باب ۶.

روایت امام صادق درباره تفاوت انسان‌ها هنگام ولادت

روایت دیگر روایتی است که یک مقدار خنده‌دار

---

[1] سوره انسان (۷۶)، آیه ۲؛ نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۳:
«ما انسان را از نطفه مختلط و درهم آفریدیم؛ درحالی‌که وی را از حالی به حالی مبدّل ساختیم تا در نهایت او را شنوا و بینا قرار دادیم.»

[2] سوره انسان (۷۶)، آیه ۳؛ مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۲۶:
«به‌درستی‌که ما راه سعادت و طریق وصول و قرب حق را به انسان نمودیم و لیکن او یا در مقام شکر برآمد و یا در صدد کفران شد.»

هم است:

عن أبی‌میثمِ بنِ أبی‌یحیی عن جعفرِ بنِ مُحمّدٍ علیهِ السّلامُ قال:

«ما مِن مولودٍ یولدُ إلاّ و إبلیسٌ مِن الأبالِسةِ بِحضرتِهِ؛ فإن عَلِمَ اللهُ أنّهُ مِن شیعتِنا حَجَبَهُ مِن ذلِک الشَّیطانِ و إن لم یَکُن مِن شیعتِنا أثبَتَ الشّیطانُ إصبعهُ السَّبّابةَ فی دُبُرِهِ فکانَ مأبوناً؛ فإن کانَ اِمرأةً أثبتَ فی فَرجِها فکانَت فاجِرةً. فعِند ذلِک یَبکی الصّبیُّ بُکاءً شدیداً إذا هو خَرَجَ مِن بَطنِ أُمّهِ و اللهُ بَعد ذلِک ﴿یَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا یَشَآءُ وَیُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾[1] **و[2]...»**

این عبارت پایین، عبارت بسیار عجیبی است.

تلمیذ: سندش همان است؟

معنای شیعه و تفاوت‌های آغاز ولادت

استاد: این روایت، جلد ۴، صفحه ۱۲۱، باب ۳ است. در این روایت این‌طور نشان داده می‌شود (برخلاف روایت قبل) که در خود بطن اُمّ هم یک کاری انجام می‌شود. بالأخره اگر از شیعیان باشد خلاصه وقتی کسی به دنیا می‌آید اگر دید جایی از

---

[1] سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۷:
«خداوند به اراده خود از بین می‌برد و به وجود می‌آورد؛ اما امّ‌الکتابی که در آن چیزی معدوم نمی‌شود، در نزد خداوند است.»

[2] بحار الأنوار، ج ۴، أبواب الصفات، باب البداء و النسخ، ص ۱۲۱، ح ۶۴.

بدنش درد نمی‌کند، معلوم می‌شود که از شیعیان است!

تلمیذ: ...

استاد: شیعه در اینجا به معنای ربط است؛ یعنی به‌اصطلاح از تابعین. این جنبهٔ ربط دارد. آنچه در روایت هست این است که در بطن اُمّ کاری صورت می‌گیرد. حالا این کاری که صورت می‌گیرد یعنی شیطان... این را می‌رساند که افرادی که از شیعیان ما نیستند از هنگام ولادت دارای یک اختلافی با افراد دیگر هستند. این یک مسئله‌ای است که در این روایت جای تامّل دارد.

بداء و حاکمیت مشیت خدا بر اسباب خلقت

مسئلهٔ دوم این است که در اینجا حضرت می‌خواهند مقام بداء را بیان کنند؛ حضرت می‌فرمایند: «**و اللهُ بعد ذلِک** ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾.» حضرت می‌خواهند این را بیان کنند که این قضیه تمام‌العلّه نیست و تمام‌العلّه به مشیّت پروردگار برمی‌گردد؛ یعنی هرچه هست به مشیّت خداوند ارجاع داده می‌شود.

روایت ابی‌الجارود درباره آغاز خلقت و بازگشت انسان

روایت دیگر، روایت جلد ۵ بحار، صفحهٔ ۹، باب ۱ است. روایت أبی‌جارود که یک روایت معروفی است، دارد:

فی رِوایةِ أبی‌الجارودِ قولُهُ: ﴿كَمَا بَدَأَكُمۡ تَعُودُونَ﴾[1] ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلضَّلَٰلَةُ﴾[2] قال:

«"خلقهُم حين خلقهُم مُؤمِناً و كافِراً و شَقيّاً و سَعيداً و كذلِک يَعودون يَومَ القيامةِ مُهتدٍ و ضالٌّ. يَقولُ: إنّهُمُ اِتّخذوا الشّيٰاطينَ أولياءَ مِن دونِ اللهِ و يَحسبون أنّهُم مُهتدونَ و هُمُ القدريّةُ الّذين يَقولونَ لا قَدر و يَزعُمون أنَّهُم قادِرون عَلى الهُدى و الضَّلالةِ و ذلِک إليهِم إن شاءوا اِهتدَوا و إن شاءوا ضَلّوا و هُم مجوسُ هذِهِ الأُمّةِ و كَذَبَ أعداءُ اللهِ! المشيّةُ و القُدرةُ لِلّهِ كمٰا بدأكُم تعودون من خلقهُ اللهُ شقيّاً يوم خلقهُ كذلِک يعودُ إليهِ و مَن خَلقهُ سَعيداً يوم خَلقهُ كَذلِک يَعودُ إليهِ سَعيداً."»

---

[1] ۱ سوره اعراف (۷)، آیه ۲۹؛ معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۵۴:

«همان‌طور که خداوند عزّوجلّ شما را از جایی ابتدا کرد و بَدء و نَشأ شما را از آنجا سرشت و آفرید و مقدّر فرمود، به همان‌جا بازگشت خواهید کرد.»

[2] ۲ سوره اعراف (۷)، آیه ۳۰؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۳۷:

«گروهی را خداوند هدایت نمود و گروهی بر ایشان گمراهی و ضلالت متحقّق گشت. ایشان کسانی بودند که شیاطین را اولیای خود قرار دادند و از ولایت خداوند، دوری جستند و چنین می‌پنداشتند که آنها راه‌یافتگان‌اند.»

قالَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ و سلّم:

”الشّقیُّ من شَقی فی بَطنِ أُمِّهِ و السَّعیدُ مَن سَعِدَ فی بَطنِ أُمِّهِ.[1]“»

پیوند سعادت و شقاوت آغازین با بازگشت انسان

این روایت را در باب قضا و قدر خیلی می‌آورند و محل استشهاد قرار می‌دهند: ﴿كَمَا بَدَأَكُم تَعُودُونَ﴾ ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلضَّلَٰلَةُ﴾. این «بدأ» کاشف از عود است و عود کاشف از بدأ خواهد بود. به عبارت دیگر بدأ و عود در اینجا یکی خواهد بود. به هر کیفیتی که انسان خلق شود، به همان کیفیت برمی‌گردد؛ اگر خلقت او خلقت سُعداء باشد، عود او هم به سعداء است؛ اگر ابتدای خلقتش اشقیاء باشد، عود و برگشت او هم به همان خلقت اشقیاء است. راه را عوض نمی‌کند.

﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلضَّلَٰلَةُ﴾ حضرت می‌فرماید: **«خلقهُم حین خلقهُم مُؤمِناً و کافِراً و شَقیّاً و سَعیداً.»** وقتی که اینها را خلق کرد

---

[1] بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالی و إبطال الجبر و التفویض و إثبات الأمر بین الأمرین و إثبات الاختیار و الاستطاعة، ص ۹، ح ۱۳.

در همان حین یا مؤمن یا کافر یا شقیاً یا سعیداً خلق کرد. **«و کذلِک یَعودون یَومَ القیامةِ مُهتدٍ و ضالٌّ»** و به همان کیفیت ابتدا، رجعت خواهد بود؛ **«یَقولُ إنّهُمُ اِتّخذوا الشّیٰاطینَ أولیٰاءَ مِن دونِ اللهِ.»**

نقش مقدمات عالم ثابتات در فهم روایات خلقت

این مسائلی که قبلاً در بحث عالم ثابتات عرض شد، اینجا به‌درد می‌خورد؛ یعنی این روایت‌ها و امثال این را بیان می‌کنیم بعد برمی‌گردیم به آن مطالب و مقدماتی که قبلاً عرض شد که منظور از بطن اُمّ چه هست؟ حالا بطن اُمّ و اینها را هم معنا می‌کنیم. آیا واقعاً بطن اُمّ جهت علت مُعدّه دارد و جزءالعلّه است یا اینکه فقط جنبهٔ وساطت دارد؟

نقد قدرت مستقل انسان در دیدگاه قدریه

«و یَحسبون أنّهُم مُهتدونَ و هُمُ القدریّةُ؛ اینها خیال می‌کنند که هدایت [شده] و [اینها] قدریه [هستند].» قدریه کسانی هستند که:

«الّذین یَقولونَ لا قَدر و یَزعُمون أنَّهُم قادِرون عَلی الهُدی و الضَّلالةِ و ذلِک إلیهِم إن شاءوا اِهتدَوا و إن شاءوا ضَلّوا و هُم مجوسُ هذِهِ الأُمّةِ»

اینها افرادی هستند که خیال می‌کنند هدایت و

ضلالت بر قدرت اینهاست. اگر بخواهند خود را مهتدی و اگر بخواهند خود را ضالّ قرار می‌دهند و به‌خاطر همین دوئیت که نسبت قدرت به اینها در قبال پروردگار داده شده است، حضرت اینها را تشبیه به مجوس می‌کند؛ چون مجوس قائل به دو مبدأ حیات و دو مبدأ قادر هستند: قادر خیرات و قادر بر شرور، یزدان و اهرمن. از این نقطه‌نظر حضرت این‌طور افراد را هم تشبیه به همین مجوس و اینها می‌کنند.

ارجاع سعادت و شقاوت به مشیت و قدرت خدا

«**و كَذَبَ أعداءُ اللهِ! المشيّةُ و القُدرةُ لِلّهِ**؛ اینها تکذیب مشیّت و قدرت را برای خدا می‌کنند.» «**كمٰا بدأكُم تعودون من خلقهُ اللهُ شقيّاً يوم خلقهُ كذٰلِک يعودُ إليهِ**» از ابتدا... «**و مَن خَلقهُ سَعيداً يوم خَلقهُ كَذٰلِک يَعودُ إليهِ سَعيداً**» در اینجا حضرت همهٔ مسائل را ارجاع به اوّل داده است. به قول خواجه عبدالله می‌گفت که: «الهی، همه از آخر ترسند، ما از اوّل می‌ترسیم.[1]»

---

[1] در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۲، ص ۴۸۷ این‌گونه آمده: «الهی، همه می‌ترسند که فردا چه خواهد بود؛ عبدالله می‌ترسد

قالَ رسولُ اللهِ صلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ و سلّم:

«الشَّقیُّ من شَقی فی بَطنِ أُمِّهِ و السَّعیدُ مَن سَعِدَ فی بَطنِ أُمِّهِ.» این روایت روایتی است که تمام افرادی که در بحث قضا و قدر، مشیت، خیر و شر، سعادت و شقاوت صحبت کرده‌اند، این روایت را اوّل آورده‌اند. همین روایت ابی‌الجارود است و خیلی راجع به آن بالا و پایین رفته‌اند و به‌اصطلاح معنا کرده‌اند و می‌توانیم بگوییم که روایت را از مشکلات پنداشته‌اند و به‌واسطهٔ روایات دیگر (روایتی که در اوّل خواندیم) توجیه کرده‌اند. این هم یک روایت دیگر است.

روایت امام صادق درباره مراحل شکل‌گیری عقل

روایت دیگر در اینکه در بطن اُمّ خیلی کارها انجام می‌گیرد (شما خیال نکنید فقط همهٔ کارها را شما انجام می‌دهید؛ بلکه کارهای زیادی در آنجا انجام می‌گیرد!) در جلد ۱، صفحه ۹۷، روایت ۱۰،

که دی چه رفت.» و در ص ۶۶۳ به این شکل وارد شده: «الهی، همه از روز پسین می‌ترسند و من از روز پیشین. همه می‌ترسند که فردا چه خواهد بود؛ عبدالله می‌ترسد که دی چه رفت.» (محقق).

باب ۲ است:

أبی عن سعدٍ عنِ اِبنِ هاشِمٍ عنِ اِبنِ معبدٍ عنِ الحُسینِ بنِ خالِدٍ عن إسحاق قال: قُلتُ لِأبی‌عبدِاللهِ علیهِ السّلامُ: «الرّجُلُ آتیهِ أُکلِّمُهُ بِبَعضِ کَلامی فیَعرِفُ کُلّهُ و مِنهُم مَن آتیهِ فأُکلِّمُهُ بِالکلامِ فیَستَوفی کَلامی کُلّهُ ثُمّ یَرُدُّهُ عَلیّ کما کَلَّمتُهُ و مِنهُم مَن آتیهِ فأُکلِّمُهُ فَیقولُ: "أعِد عَلیّ."»

فقال: **«یا إسحاقُ، أ و ما تَدری لِم هذا؟»**

قُلتُ: «لا.»

قال:

«الّذی تُکَلِّمُهُ بِبعضِ کَلامِک فیَعرِفُ کُلّهُ فذاک مَن عُجِنت نُطفتُهُ بِعقلِهِ و أمّا الّذی تُکلِّمُهُ فیَستوفی کلامک ثُمّ یُجیبُک علی کلامِک فذاک الّذی رُکِّبَ عَقلُهُ فی بَطنِ أُمِّهِ و أمّا الّذی تُکَلِّمُهُ بِالکَلامِ فیقولُ أعِد عَلیّ فذاک الّذی رُکِّبَ عَقلُهُ فیهِ بعدَ ما کَبِر فهو یَقولُ: "أعِد عَلَیّ."[1]»

تفاوت مراتب فهم و دریافت سخن

این روایتی است که همهٔ ما باید این را بدانیم؛ چون تجربه کرده‌ایم.

می‌خواهم با مردی حرف بزنم، هنوز حرف نزده تمام منظور من را می‌فهمد. به قول معروف تا «ف»

---

[1] بحار الأنوار، ج ۱، أبواب العقل و الجهل، باب حقیقة العقل و کیفیته و بدو خلقه، ص ۹۷، ح ۲.

را می‌گویی، می‌رود فرحزاد! بعضی دیگر هستند که وقتی با آنها حرف می‌زنم تمام کلامم را آن‌طور که بایدوشاید می‌فهمند؛ یعنی باید همهٔ جمله را تمام کنم تا متوجه شوند و اما دستهٔ سوم همان‌طور که گفتیم همان‌طور هم برمی‌گردد و می‌گوید که: «دوباره بگو [چون] نفهمیدم.» دوباره می‌گوییم و می‌گوید که: «سه‌باره بگو.» خلاصه آن‌طور که بایدوشاید [نمی‌فهمد]. «فقال: **يا إسحاقُ، أ و ما تَدری لِم هذا؟** قُلتُ: لا»؛ «ای اسحاق، چرا این‌طور است؟»

از هنگامی که نطفهٔ این بسته شده است، همراه نطفه‌اش خداوند در او جنبهٔ عقل را زیاد کرده است. همهٔ اینها اشارات به یک معنایی است که حالا می‌گوییم. دیگر قرار بر این گذاشتیم بیاییم در اینجا و در این مسائل صحبت کنیم.

و أمّا الّذی تُکلِّمُهُ فیَستوفی کلامک ثُمّ یُجیبُک علی کلامِک؛ «کسی که وقتی با او صحبت می‌کنید همهٔ حرفت را تمام و کمال به او می‌زنی، بعد همان‌طور که گفتی همان قِسم به شما برمی‌گرداند.» دیده‌اید بعضی وقتی که انسان با آنها صحبت می‌کند

اصلاً یک‌جور دیگر برداشت می‌کنند.

توصیه علامه طهرانی به دریافت سخن بدون تصرف نفس

این را مرحوم آقا هم می‌فرمودند که: «من آن موقع‌ها یادم هست که مثلاً دنبال آن افرادی بگرد یا با آن افرادی [باش] که وقتی حرفی را می‌زنی بدون اینکه نفس، دخل و تصرّف در آن کند، همان‌طور به صفای خودش می‌گیرد.»

بعضی وقتی انسان صحبتی با آنها می‌کند گرچه صحبت هم صحبت روحانی است و جنبهٔ نفسانی ندارد؛ ولی این را می‌گیرند و در خودشان قاطی می‌کنند، خلط می‌کنند، بالا و پایین می‌کنند و از شوائب نفسانی به آن می‌زنند و یک برداشتی می‌کنند که من چنین قصدی نکردم! او دارد چنین برداشتی می‌کند! بااینکه من قصدم خیلی صاف و ساذج و معنای ابتدایی بود؛ اما چرا او این برداشت را در ذهن خودش کرده است و می‌گوید که: «منظور شما این بود» و به من هم نسبت می‌دهد و بعد می‌رود نقل می‌کند؟ این چیست؟! چه مسائلی اینجا انجام می‌گیرد؟! شما چنین قصدی را ندارید و حرف را

هم بی‌پیرایه زده‌اید، مشکل بیان نکرده‌اید اینکه الآن او می‌آید و زیر و رو می‌کند و بعد به یک نحو دیگری [بیان می‌کند] این چیست؟!

تفاوت زمان شکل‌گیری عقل در انسان‌ها

«**فذاک الّذی رُکِّبَ عَقلُهُ فی بَطنِ أُمِّهِ**؛ آن کسی است که در شکم مادر، آن عقل، یعنی دوریالی این وسط یک مقدار دیر افتاده است.» اما آن اوّلی از همان ابتدای نطفه، این عقل در او قرار داده شد؛ لذا تمام وجودش را عقل احاطه کرده است؛ یعنی همراه با عقل سیر رشد و تکامل خودش را در بطن اُمّ طی می‌کند.

دستهٔ دوم خدا کمی در شکم مادر دست نگه داشته است و این نطفه بدون عقل بسته شد و آمده جلو، جلو، جلو. دیگر آن دم‌های آخر که بیرون می‌پرید مثلاً آنجا خدا کمی عقل آن وسط کار گذاشته است! این هم دستهٔ دوم.

«**و أمّا الّذی تُکَلِّمُهُ بِالکَلامِ فیقولُ أعِد عَلیّ فذاک الّذی رُکِّبَ عَقلُهُ فیهِ بعدَ ما کَبِر**» [دستهٔ سوم]! ای‌دادبیداد! آن کسی است که وقتی که به دنیا آمد، بیچاره چیزی نداشت. بعد دیگر سالیان سال

می‌گذرد کم‌کم بالا می‌شود، حالا خدا به او یک عنایتی می‌کند و یک مقداری به او افاضه می‌کند.

عوامل غیراختیاری در ظرفیت اخلاقی انسان

از این مسائل استفاده می‌شود در قضیهٔ سعادت و شقاوت که هیچ، در خود قضیهٔ خصوصیات اخلاقی و سعهٔ هر شخصی مسائل غیراختیاری که در وجود او مؤثّر است، حتماً باید باشد. إن‌شاءالله تتمهٔ این بحث را یک‌قدری مفصّل‌تر برای جلسهٔ بعد با یک روایاتی در غیر از زمینهٔ بطن اُمّه [بیان می‌کنیم].

ضرورت مقدمات فلسفی برای فهم روایات

این روایات روایاتی است که خیلی باید روی این روایات مطالعه شود و دقت شود و بدون توجه به مسائل فلسفی امکان حلّ این روایات وجود ندارد.

تأکید بر کتاب العقل کافی و شناخت حالات درونی

تلمیذ: کتاب العقل.

استاد: کتاب العقل کافی را حتماً باید مطالعه کنید! کتاب العقل کافی عجیب است! این روایت جنود الرحمان و جنود الشیطان خیلی عجیب

است![1] دیده‌اید بعضی اوقات نشسته‌اید، حال عبادت دست می‌دهد، بعضی اوقات خلافش پیدا می‌شود، بعضی اوقات کدِر پیدا می‌شود. اسرار همهٔ اینها در آن روایت موسی بن جعفر علیهماالسّلام به هشام [هست]. روایت را دیده‌اید؟ در یک روایت خیلی مفصّل هم هست و زیاد هم است.

تلمیذ: همان باب العقلش را می‌خوانیم.

استاد: باب العقل، خیلی خوب است، خیلی خوب است!

تلمیذ: بعد روی آن بحث می‌کنیم. می‌ترسم یک‌وقت عقلمان خیلی زیاد شود، کار دستمان بدهد! اصفهانی‌ها که این‌طور هستند...

حکایت علامه طهرانی درباره افزایش عقل با عشق امام رضا

استاد: خیلی وقت پیش در هفده یا هجده سالگی با مرحوم آقا به حرم امام رضا علیه‌السّلام رفته بودیم (تابستان یک ماهی، پانزده روزی، بیست روزی مشهد می‌رفتیم). شخصی در حرم حالی به او دست

---

[1] الکافی، ج ۱، کِتابُ العَقلِ و الجَهلِ، ص ۲۰، ح ۱۴.

داده بود، خلاصه با امام رضا مناجات می‌کرد، گریه می‌کرد و حالش عادی نبود.

وقتی منزل آمده بودیم، اخوی، حاج ... به آقا می‌گفت که: «آقا، این عشق امام رضا بعضی را دیوانه می‌کند.»

ایشان فرمودند:

«نه آقا! عشق امام رضا عقل را بیشتر می‌کند، کسی را دیوانه نمی‌کند!»

«قَد خولِطوا و لَقَد خالَطَهُم أمرٌ عَظیمٌ.»[1]

اللهم صَلّ عَلیٰ محمدٍ و آل محمد

---

[1] نهج البلاغة، ج ۱، خطبه ۱۹۳ و من خطبة له علیه السلام یَصف فیها المتقین، ص ۳۰۳:

«یَنظُرُ إلَیهِمُ النّاظِرُ فَیَحسَبُهُم مَرضَی و ما بِالقَومِ مِن مَرَضٍ و یَقولُ: "قَد خولِطوا و لَقَد خالَطَهُم أمرٌ عَظیمٌ."» روح مجرّد، ص ۱۰۵:

«چون مردم بدان‌ها نگاه کنند، ایشان را مریض پندارند؛ درحالی‌که آنان ابداً مرضی ندارند و می‌گویند: "آنها دیوانه شده و در عقل‌هایشان خللی پیدا شده است." آری، حقّاً و تحقیقاً امر عظیمی با آنان درآمیخته است (و امور اعتباری و مصلحت‌اندیشی‌های جزاف را از دستشان ربوده است؛ فلهذا به نظر عامّه مصلحت‌اندیش دیوانه می‌نمایند).»